

همای سوره باشد که توین صید
 برنج مای و بی ماه دل ام روز
 نکوشتت ز کج بودت و تا کج
 سکت را کاش جایی نام بودی
 کمره ای برین بانته که این نام
 من که با یاد دخت آن آستان سکون کنم
 دیده روشنی شود از صورت زیبا و
 نهدن شوقش بخون ز بیم کشته تیغ جفا
 بس لاف سینه که ز پیش سر و قامت
 آنچه را بهد کسد و خافت شام و صبح
 جان چارم پیش کجشگی از با شرف بر
 صحبت بیاروان عشق و ایام بهمار
 بی بود همسایه را جایی شیان بنده خراب
 هوس که از آن جده ای ناز و شوقی کنم
 شکر خدا که شمع نیم شمع نژاده ام
 مستقیمم بهر تو بلیست پیوستی فریوش
 زن مرصدم چه کار گشاید که نونام
 کس تم همی جگر همی کس نیافتم
 ز آبنا چنان مردوت نشان بر سر
 منشین ز باکی که نوبه خفا با پای
 جایی همیشه کدش که کس از بهرام دور
 که ترا خفته است نیاید زیاد
 ای بی تر چرخ خون درونم
 زارم کفش این چنین خدا لا
 آگشتت لعل بخواب روری

مرخطظ چه بر سریم که چو پی
 یاب بکشا بهر سر حالت
 یاتبع بکش برین ز شوم
 بر شین من و آن نال جایی
 اینست فدای ارغنونم
 عشق بکشد و وفادار تو بشا بهیم
 کز بیخلف از قدام طفله کن زلفکس
 جز تر خنل هم از برتا آرزوی دگر روی
 معوی هر که کنی روشتم از کجا شود
 تو شوم در شان سپهر کس که ز بندش
 مری اگر ز غم در غم هزار درن تن شده
 لایه کجی و جایی از تابیم چگونه
 تابیم مرفی المثل ناله و من چو رابیم
 امروز ز شوقتم همه سوز روی دردم
 بهم سوره و بود هر غم و دوری که عشق کنت
 از کوه نژادم زنده کرده اگر اشک
 روی از من سیر بهستان بود همیشه
 کله با و چین را خط از زانو ترا نیست
 که تو ز نشینی عین این همه که نشینند
 جایی همسایه منی که گشت لا و این
 مقصود من که آنکه بسودای تو فرودم
 بره تو سلفش عهد نازینو ز لاک و سینم
 بیخ فخره خطا بدو کجند خورشید مسلمانی
 همی لایم همی کان تا ز کده با پیش آرزوه
 ز شوق نکبت پیر اینش بر همی کوشش
 مرا از آوارا و آواره و یاد بی آید
 هم خود بنکر به بین که چو نم
 یاتبع بکش برین ز شوم
 بر شین من و آن نال جایی
 اینست فدای ارغنونم
 عشق بکشد و وفادار تو بشا بهیم
 کز بیخلف از قدام طفله کن زلفکس
 جز تر خنل هم از برتا آرزوی دگر روی
 معوی هر که کنی روشتم از کجا شود
 تو شوم در شان سپهر کس که ز بندش
 مری اگر ز غم در غم هزار درن تن شده
 لایه کجی و جایی از تابیم چگونه
 تابیم مرفی المثل ناله و من چو رابیم
 امروز ز شوقتم همه سوز روی دردم
 بهم سوره و بود هر غم و دوری که عشق کنت
 از کوه نژادم زنده کرده اگر اشک
 روی از من سیر بهستان بود همیشه
 کله با و چین را خط از زانو ترا نیست
 که تو ز نشینی عین این همه که نشینند
 جایی همسایه منی که گشت لا و این
 مقصود من که آنکه بسودای تو فرودم
 بره تو سلفش عهد نازینو ز لاک و سینم
 بیخ فخره خطا بدو کجند خورشید مسلمانی
 همی لایم همی کان تا ز کده با پیش آرزوه
 ز شوق نکبت پیر اینش بر همی کوشش
 مرا از آوارا و آواره و یاد بی آید

King Saud University